

فلسفه و جایگاه شیطان در حکمت متعالیه

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۷/۱

تاریخ تأیید: ۱۳۹۰/۸/۱۹

محمدجواد طالبی چاری *

چکیده

وجود شیطان امری است که مورد تأیید ادیان الهی، به ویژه دین مبین اسلام است. قرآن در سوره‌های متعددی به وجود شیطان اشاره نموده است: «قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس لم یکن من الساجدین» (اعراف: ۱۱ و...). قرآن در ادامه شیطان را دشمن آشکار انسان، و کار او را وسوسه و اغواگری بیان نموده است. از طرف دیگر، براساس مبانی دینی و فلسفی، به ویژه حکمت متعالیه، عالم هستی، دارای نظام احسن است. از این رو، با توجه به وجود نقایص و شرور فراوان در جهان هستی از جمله شیطان، همیشه این پرسش در ذهن فلاسفه و دیگر دانشمندان، مطرح بوده که آیا نظام جهان موجود، بهترین نظام است یا نه؟ در نگاه نخست، چنین به نظر می‌رسد که جهان عاری از هرگونه نقص و شر، بهترین نظام است. آنگاه این پرسش مطرح می‌شود که چرا در جهان حاضر، موجودی به نام شیطان وجود دارد که کارش اغوای انسانهاست؟ ملاصدرا بر پایه نظام فلسفی حکمت متعالیه خویش، جهان هستی را برآمده از نظام ربانی می‌داند، که در این صورت دارای بهترین شکل ممکن می‌باشد. آنگاه در مقام پاسخ به پرسش مذکور، وجود شیطان، را از حیث وجودی خیر دانسته و منافع متعددی را که جز خداوند متعال کسی بر آن احاطه ندارد، بیان می‌کند و در نهایت به تبیین ضرورت وجود شیطان در نظام احسن پرداخته است. تشریح نظر صدرالمآلهین با توجه به آثار او، به ویژه اسفار اربعه، مفاتیح الغیب و تفسیر قرآن کریم، وظیفه‌ای است که ما در این مقاله به آن پرداخته‌ایم.

واژگان کلیدی: نظام احسن، وجود شیطان، مظهر قهر و غضب، ثنویت.

* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور.

مقدمه

با عنایت به ارتباط وثیق بحث وجود شیطان با احسن بودن نظام هستی، ابتدا به اختصار به تبیین مبانی ملاصدرا در اثبات نظام احسن می‌پردازیم، آنگاه مباحثی را در مورد شیطان و شبهات وارده مطرح کرده، با توجه به مبانی وی در حکمت متعالیه پاسخ خواهیم داد. شبهاتی که در بحث شیطان و جایگاه او در نظام احسن مطرح می‌شود، مترتب بر نتایجی است که در نظام احسن و بحث شر به آن می‌رسیم. لذا به شبهات بحث شیطان در چند زمینه اشاره می‌کنیم:

۱. بیشتر ادیان، مذاهب، ملل و نحل به وجود شیطان در نظام آفرینش اذعان می‌کنند. شیطان موجودی است خبیث و شریر که قسم یاد کرده همهٔ انسانها را - اگر بتواند - گمراه کند و این، با اصل عدمی بودن شرور سازگاری ندارد؛
۲. تمام امور وجودی به وسیلهٔ صور عقلی خود، در قضای الهی راه پیدا می‌کنند و از این نظر شیطان باید در قضای الهی راه پیدا کرده باشد، حال آنکه طبق مبانی، هیچ شری نمی‌تواند در قضای الهی راه پیدا کند؛
۳. نظام احسن، نظامی است که از علم عنایی حق سرچشمه گرفته است. در این صورت چگونه ممکن است وجود شیطان با نظام احسن سازگاری داشته باشد؟ برای تبیین جایگاه و فلسفهٔ وجودی شیطان در نظام احسن، لازم است به مباحثی پرداخته شود. از این رو، مباحثی که در این مقاله مطرح می‌شود به ترتیب عبارتند از:
 ۱. تبیین نظام احسن (به اختصار)؛
 ۲. ماهیت شیطان و جایگاه آن در نظام احسن؛
 ۳. آیا وجود شیطان سراسر شر، فساد و تباهی است؟؛
 ۴. چرا شیطان آفریده شده و در قضای الهی راه پیدا کرده است؟؛
 ۵. فواید وجود شیطان چیست؟.

۱. تبیین نظام احسن

مسئلهٔ نظام احسن و اشکال شرور، از مهم‌ترین مسائل فلسفه است. این مسئله در غرب و شرق موجب پیدایش فلسفه‌های «ثنویت»، «مادی‌گری» و «بدبینی» گردیده است.

فلاسفه شرق و غرب به اشکال شرور توجه کرده‌اند؛ ولی تا آنجا که نگارنده مطالعه کرده است، فلاسفه غرب، پاسخی قاطع برای این اشکال نیافته‌اند، اما فلاسفه و حکمای اسلام اشکال را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و به‌خوبی از عهده پاسخی آن برآمده و راز مهمی را گشوده‌اند (مطهری، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۱۱).

در این بحث پرسش این است که شر با صرف نظر از عدمی یا وجودی بودن آن و با صرف نظر از اینکه مجعول بالذات و یا بالتبع باشد، چه جایگاهی در نظام احسن الهی دارد؟ (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۰۶-۵۰۵). در واقع، بحث در این است: چرا نقصی در عالم، و لو بالعرض، راه پیدا می‌کند؟ چرا جهان هستی با توجه به اینکه از علم عنایی حق - که خالی از هرگونه نقص و امکان و ترکیب بوده - نشئت گرفته است و متضمن انواع متعدد شرور مانند شیطان، سیل، زلزله، فقر، بیماری، درد و غیره است؟

این اشکال‌ها را نمی‌توان با تکیه بر مبنای عدمی بودن شرور پاسخ داد؛ زیرا همه فلاسفه معتقدند شرور بالعرض امر وجودی‌اند و از یک سلسله اشیای وجودی سرچشمه می‌گیرند و به دیگران شر می‌رسانند. برای تبیین این بحث، باید به چند مسئله اساسی بپردازیم:

الف) رابطه علم عنایی با نظام احسن؛

ب) دلایل نظام احسن بودن جهان کنونی؛

ج) سازگاری یا ناسازگاری شرور با نظام احسن؛

د) امکان سراسر خیر محض بودن نظام هستی.

الف) رابطه علم عنایی با نظام احسن

نظام آفرینش در حقیقت، ظهور و تجلی علم عنایی حضرت حق است، لذا مظهر تام آن است. عنایت یا حکمت الهی از برآیند سه صفت حاصل می‌شود. به عبارت دیگر، عنایت ریشه در سه صفت دارد. ملاصدرا در تعریف عنایت می‌گوید: عنایت بدان معناست که ذات باری تعالی «لذاته» به جهان هستی و نظام اتم وجود، داناست؛ بدان صورت که در نظام اتم و اکمل آفریده شده است که در عین حال علم عنایی حق عین خلق و عین نظام اتم و احسن است و ذات او علت است «لذاته» برای خیر و

کمال در حد اعلا و نهایت امکان؛ درحالی که بر همان نحو (در حد اعلا و اتم) راضی بر آن است. سه معنا (علم، علت و رضا) مشمول عنایت و به عبارت دیگر، معنای عنایت است. همه آنها عین ذات باری تعالی هستند. ذات او عین علم به نظام اتم و احسن و عین سبب تام برای نظام خیر و عین رضا به آن می باشد که همان مشیت - یعنی رضا - باشد (سجادی، ۱۳۷۹، ص ۳۶۶).

العناية هي كون الاول - تعالی - عالماً لذاته بما عليه الوجود في النظام الاتم و الاخير الاعظم ... (صدرالمتألهين، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۵۷).

ب) دلایل نظام احسن بودن جهان کنونی

۱. برهان لمی

- فَإِنَّ الْبَارِيَّ - جل شأنه - غير متناهي القوة تام الجود و الفيض، فَكُلُّ مَا لَا يَكُونُ لَهُ مَادَةٌ ... فائض منه على وجه الابداع و مجموع النظام له مهية واحدة كلية و صورة نوعية وحدانية بلا مادة و كل ما لامادة له نوع منحصر في شخصه... فلامحالة مبدع فلم يكن افضل من هذا النظام نوعاً و لا شخصاً (همان، ص ۹۱)
- در این عبارت به چند اصل اشاره می شود:
۱. طبق علم عنایی، خدا دارای قدرت، علم و وجود بی نهایت است؛ زیرا واجب الوجود بالذات، از همه جهات واجب الوجود است؛
 ۲. هر چیزی که مسبوق به ماده و مدت نیست - مجرد یا مجموعه ای از مجرد و مادی باشد - آنچه از کمالات را که به امکان ذاتی، خواستار آن است به یکباره - به نحو ابداع - از فیض فیاض مطلق بهره مند می شود؛
 ۳. مجموعه عالم هستی - متشکل از موجودات مجرد و مادی - دارای ماهیت کلی و صورت نوعیه واحد می باشد، لذا بدون ماده و استعداد خاص است؛
 ۴. هر چیزی که بدون ماده و استعداد خاص باشد، نوعش منحصر در فرد است؛
 ۵. پس اصل عالم، نوع واحد منحصر در شخص است که همه کمالاتش را بالفعل از مبدأ فیض الهی داراست؛
 ۶. بنابراین، برتر از این نظام در نوع و شخص ممکن نیست. در نوع؛ چون فاعل در

فاعلیت خود تام است. از نظر شخص نیز ممکن نیست؛ زیرا نوع، منحصر در شخص است و تعدد و تکرار در شخص، مستلزم داشتن ماده و استعداد است؛ در حالی که مجموع عالم هستی دارای ماده و استعداد نیست.

اصل برهان لمّی را می‌توان در ضمن یک قیاس استثنایی چنین بیان کرد:
لوکانَ عالم احسن من هذا النظام ممکن الوجود و لم یوجدَ سبحانه تعالی لکانَ عدمَ
ایجادِهِ اِما لِعَدَمِ عِلْمِهِ اَوْ لِعَدَمِ قُدْرَتِهِ اَوْ لِعَدَمِ جُودِهِ و التّالی بِاَسْرِهِ مستحیلٌ و المقدم مثله
(قطب الدین شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۴۹۲).

۲. برهان ائی

مقصود برهان «ائی» این است که با اندیشه و بررسی موجودات جهان طبیعت (در خود آن جهان)، نظم، دقت و ظرافت آن موجودات را درک کرده، به این نتیجه برسیم که جهان، امری منظم و مصون از شر، هرج و مرج و... است. تا در نهایت بگوییم: جهان موجود براساس نظام احسن شکل گرفته و متصف به آن است.

فَلَمَّا نَشَاهِدُ مِنْ اِرْتِبَاطِ الْمَوْجُودَاتِ بَعْضَهَا بِبَعْضٍ وَ اِنْتِفَاعِ بَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ وَ... وَ نَرَى
عَطُوفَهُ كُلِّ عَالٍ لَمَّا تَحْتَهُ وَ عَنَايَةَ كُلِّ قَوِيٍّ لَمَّا دُونَهُ وَ تَدْبِيرَ كُلِّ نَفْسٍ وَ عَقْلٍ لَمَّا يَقَعُ
تَحْتَ تَدْبِيرِهِ اَحْكَمَ تَدْبِيرٍ وَ اَشَدَّ تَصْوِيرٍ وَ اَحْسَنَ تَقْوِيمٍ وَ الطَّفَّ تَكْمِيلٍ وَ تَتْمِيمٍ وَ عُلَى
وَ جِهَ يَبْلُغُ اِلَى غَايَةِ كِمَالِهِ وَ تَمَامِهِ الْمُمْكِنِ فِي حَقِّهِ (صدرالمتألهین، همان، ج ۷، ص ۱۱۷)
بر این اساس، برهان ائی، پی‌بردن از معلول به علت است. از این‌رو، هدف از این برهان، تأمل و تفکر در آیات الهی برای آگاهی از احسن بودن نظام جهان هستی است.
ملاصدرا چندین فصل از اسفار را به بیان این ظرافت‌های وجودی اختصاص می‌دهد؛ به طوری که اشاره به همه آنها از حوصله این نوشتار بیرون است. برای ذکر نمونه، به فصل سیزدهم جلد هفتم اسفار که درباره آیات حکمت و عنایت خدا در خلق انسان است، می‌توان اشاره نمود.

ج) سازگاری یا ناسازگاری شرور با نظام احسن

با اثبات نظام احسن، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه می‌توان اثبات کرد که نظام کنونی عالم، نظام احسن است؛ حال آنکه همه به وجود شرور در این عالم اعتراف دارند؟

آیت الله جوادی آملی، تقسیمات پنج‌گانه ارسطویی را در مقام پاسخ به این پرسش دانسته است (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۰۶-۵۰۵).

تقسیمات ارسطویی، در صدد نفی وجود شر به طور کلی نیست؛ بلکه بیان می‌کند در صورتی که ما اثبات کنیم شرّ در عالم به اندازه‌ای نیست که قابل اعتنا باشد یا حداقل کمتر از خیر است، وجود شرّ به میزان ناچیز به احسن بودن نظام هستی زیانی نخواهد رساند. ارسطو درباره وجود شرّ حداقلی، می‌گوید:

۱. این مقدار شرّ لازمه ذاتی وجودات طبیعی است و لازم از ملزوم قابل تفکیک نیست؛
۲. این مقدار شرّ هم قابل جعل الهی نیست؛ چون الذّاتی لایعلل؛ خواه این لازمه از لوازم ذاتی ماهیت باشد یا از لوازم ذاتی وجود.
۳. وقتی شرّ از طرف خدا ایجاد نشده باشد، ضرری به احسن بودن نظام هستی - که علت آن خداست - نمی‌زند.

فعلی هذا لا يوجد الشرّ فی عالم الافلاک و ما فیها و ما فوقها اصلاً، بل انما توجد تحت السماء و فی عالم الکون و الفساد و مادة الکائنات العنصریة و التي يقع فیها من انواع شرور قليلة بالنسبة الى الخیرات الواقعة فیها (صدرالمتألهین، همان، ج ۷، ص ۷۱).

در این عبارت، ملاصدرا وجود شرّ را منحصر به عالم طبیعت می‌داند و وجود شرّ در عوالم قبل از آن را به کلی نفی می‌کند. او همچنین مقدار انواع شرّ را در عالم طبیعت، در مقایسه با خیرات آن، اندک می‌داند. بر این اساس، از نظر ملاصدرا به دو نتیجه مهم می‌رسیم:

۱. با نگاه به مجموعه عالم هستی، درمی‌یابیم انواع شرّ فقط در عالم طبیعت وجود دارد. از این رو، با در نظر گرفتن مجموعه عالم هستی، مقدار شرّ بسیار ناچیز خواهد بود؛ زیرا عالم طبیعت تنزیل یافته عالم مثال و عالم عاقل، آیت عالم عقول و عالم عقول مظهر اسمای حسنای الهی است. علاوه بر اینکه در قیامت کبری هم شرّی نیست و نسبت عالم دنیا، نسبت به این عوالم هستی خود اندک است.

۲. در عالم طبیعت، مقدار انواع شرّ کمتر از خیرات است. اگرچه این مقدار با در نظر گرفتن مجموعه هستی، یا حتی خود عالم طبیعت، بسیار ناچیز است و برای احسن بودن نظام هستی یا عالم طبیعت زیان‌رسان نیست؛ چون در صورتی که شرّ از خیر

بیشتر یا با آن مساوی باشد، نمی‌تواند به قضای الهی راه یابد و مورد جعل و ایجاد حق تعالی قرار می‌گیرد.

د) امکان سراسر خیر محض بودن نظام هستی

پرسش دیگری که در این باره به ذهن خطور می‌کند، این است که آیا امکان نداشت هستی به گونه‌ای آفریده شود که سراسر خیر، نور و سلامت باشد و هیچ نوع شری - گرچه به نحو بالعرض - در آن یافت نشود؟

صدرالمتلهین در جلد هفتم اسفار، این پرسش را مطرح می‌سازد و سپس به آن پاسخ می‌گوید:

وَأَجِيبُ بَأَنَّهُ لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَكَانَ الشَّيْءُ غَيْرَ نَفْسِهِ، اذْ كَانَ هَذَا غَيْرَ مُمْكِنٍ فِي هَذَا الْقِسْمِ مِنَ الْوُجُودِ، وَ هُوَ مُمْكِنٌ فِي الْوُجُودِ الْمَطْلُوقِ لِامْكَانِهِ فِي النَّمْطِ الْاَوَّلِ مِنَ الْوُجُودِ... وَ بَقِي هَذَا النَّمْطِ الثَّانِي الَّذِي لَا يُمْكِنُ وُجُودُهُ اِلَّا بِمُخَالَطَةِ الْقَوَى وَ الْاِعْدَامِ وَ الْاِضْدَادِ (همان، ص ۷۸).

وی در پاسخ می‌نویسد: اگر چنین می‌شد، در واقع، هر چیزی غیر از خودش بود؛ زیرا خیر محض بودن قسم دوم ناممکن است؛ حال آنکه به مقتضای نظام احسن، هر چیزی باید در مرتبه وجودی خودش به بهترین صورت ممکن آفریده شود و مقتضای احسن بودن نظام هستی این نیست که همه موجودات عالم هستی خیر محض باشند؛ بلکه فیض الهی باید به صورتی باشد که هر چیزی اقتضای وجود یافتن دارد و خیرات آن بر جهات شر آن غالب است، آفریده شود. باید بگوییم که لازمه این پرسش سه صورت است:

صورت اول: عالم طبیعت خلق نشود؛

صورت دوم: عالم و نشئه طبیعت، طبیعت نباشد؛

صورت سوم: نشئه طبیعت، با حفظ طبیعت بودنش، فاقد لوازم ضروری خود باشد.

بنابراین، معنای صورت اول، انحصار فیض وجود به «مجردات تامه» است که علاوه بر ناسازگاری با «فیاض مطلق بودن حضرت حق - جل و علا -»، با احسن بودن جهان هستی نیز منافات دارد. صورت دوم «سلب شیء عن نفسه» و صورت سوم «انفکاک لوازم ذاتی از ذات» قلمداد می‌شود که محال است و با احسن بودن نظام جهان نیز

سازگار نیست. از این رو، ملاصدرا عدم آفرینش جهان طبیعت را با لوازم ضروری اش، با توجه به وجود خیر غالبی نیکو ندانسته و می نویسد:

فَلَمْ يَحْسُنْ فِي الْإِرَادَةِ الْإِزْلِيَّةِ وَالْعِنَايَةِ الْإُولَى أَنْ يَتْرُكَ الْمَنَافِعَ الْكَثْرِيَّةَ وَالْخَيْرَاتِ الْعَوَارِضَ شَرِيَّةً أَقْلِيَّةً فَالْحَكْمَةُ الْإِلَهِيَّةُ اقْتَضَتْ أَنْ لَا يَتْرُكَ الْخَيْرَاتِ الْفَائِضَةَ الدَّائِمَةَ النَّوْعِيَّةَ وَالْمَنَافِعَ الْكَثْرِيَّةَ لِأَجْلِ شُرُورٍ فِي أُمُورٍ شَخْصِيَّةٍ غَيْرِ دَائِمَةٍ وَلَا أَكْثَرِيَّةٍ (همان، ص ۴).

۲. ماهیت شیطان و جایگاه آن در نظام احسن

اثبات احسن بودن نظام عالم، براساس براهین لمی و انی از دیدگاه حکمت متعالیه، این پرسش مهم را به ذهن متبادر می کند که وجود موجودی به نام شیطان در عالم، با احسن بودن نظام هستی سازگاری دارد؟

به عبارت دیگر، چرا در جهان حاضر موجودی به نام شیطان وجود دارد که کارش اغوای انسانهاست؟

شبهاتی که در بحث شیطان و جایگاه او در نظام احسن به ذهن خطور می کند، مرتب بر نتایجی است که تا کنون به آن رسیده ایم. از این رو، به طور خلاصه شبهات مذکور را به صورت سه پرسش زیر مطرح، و سپس به پاسخ آن می پردازیم:

۱. آیا وجود شیطان سراسر شر، فساد و تباهی است؟

۲. چرا شیطان آفریده شده و در قضای الهی راه پیدا کرده است؟

۳. آیا وجود شیطان با نظام احسن سازگاری دارد؟

معنا و حقیقت شیطان

شیطان از ماده «شطن» به معنای «بُعد: دوری و مخالفت در نیت» می باشد. «شاطن» به معنای کسی که از حق دور است و به معنای خبیث و پست نیز آمده است (جوهری، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص ۱۷۲۵).

به عبارت دیگر، شیطان به هر موجود موذی، منحرف کننده، طاغی و سرکش - اعم از انسان و حیوان - گفته می شود. از این رو، کلمه شیطان در قرآن به انسان

مودی نیز اطلاق شده است: «و كذلك جعلنا لكل نبي عدواً شياطين الانس و الجن: بدین گونه ما برای هر پیامبری دشمنی از شیطانهای انسانی و یا جن قرار دادیم» (طبرسی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۸۹). تفسیرهای المیزان و نمونه، اطلاق لفظ شیطان بر ابلیس را به خاطر وجود فساد و شرارت فراوان در آن می‌دانند (مکارم شیرازی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۹۳-۱۹۵).

در نتیجه لفظ شیطان، مصادیق فراوانی دارد که یکی از کامل‌ترین آنها ابلیس می‌باشد. به این ترتیب، شیطان اسم جنس - اسم عام - است که شامل نخستین شیطان و همه شیطانها می‌شود، ولی ابلیس اسم خاص است و اشاره به همان شیطان اغواگر آدم ﷺ دارد (همان، ص ۱۷۸).

۳. شربودن شیطان

در پاسخ به این پرسش که آیا وجود شیطان سراسر شر، فساد و تباهی است؟ صدرالمتألهین می‌نویسد:

حقیقت شیطان جوهری است نفسانی که فاعل شر و مبدأ اشتباه در اعتقادات، فسق‌ها، فجور و نافرمانی در اعمال، شیطان است. منشأ و سوسه، مکر، خدعه و ارائه چیزهایی که حقیقت ندارد، شیطان است. نشان دادن باطل در صورت حق، کار شیطان است (صدرالمتألهین، ۱۴۱۹ق(ب)، ج ۱، ص ۲۶۹).

نتیجه تعریف مذکور این است که شیطان، عامل به وجود آوردن شر است؛ از این جهت، شر بالعرض است که باعث انحراف از حق، گمراهی‌ها، فجور و نافرمانی است. شر بالعرض، یعنی موجودی که باعث به وجود آمدن عدم یا عدم کمال ذات در شیء دیگر است، و آن، هیچ تعارضی با اصل عدمی بودن شرور ندارد؛ به دلیل اینکه شیطان برای دفع یا رفع کمال، شر است. پس شیطان شر محض نیست که هستی یافتن آن با اصل عدمی بودن شرور منافات داشته باشد. البته شاید تنها ویژگی شیطان، این است که بیشترین شر را در عالم هستی ایجاد می‌کند و به همین دلیل، وجود شیطان را با اصل عدمی بودن شرور ناسازگار و شر محض دانسته‌اند.

تبیین ضرورت وجود شیطان

آیا با توجه به شرّ بالعرض بودن شیطان، وجود آن ضرورت دارد؟ و با نظام احسن سازگار است؟

شیطان به شهادت قرآن از گروه جن می‌باشد: «کان من الجن ففسق عن امر ربّه» (کهف: ۵۰).

در جهان دو دسته موجودات دارای تکلیف هستند: انسان و جن. تکلیف داشتن ملازم با اختیار مکلف است؛ زیرا تکلیف، امر مولوی است که در آن، امکان مخالفت وجود دارد. علاوه بر آن، تکلیف نشانه امکان ترقی در موجود است؛ یعنی تکلیف همیشه به موجودی تعلق می‌گیرد که قوه و امکان پیمودن مراحل تکامل معنوی را داشته باشد.

آیه مذکور و همچنین سؤال خداوند متعال از شیطان که چه چیزی تو را از سجده به آدم باز داشت؟ و پاسخ شیطان؛ نتیجه گرفته می‌شود که شیطان دارای اختیار و تکلیف بوده است. بنابراین، شیطان مانند انسان دارای تکلیف بوده است و هرکجا تکلیف ثابت شود، قابلیت تکامل یافتن نیز به اثبات می‌رسد. در این صورت، براساس علم عنایی و حکمت خداوند که اقتضا می‌کند هر چیزی که قابلیت تکامل و رسیدن به کمالات الهی را داشته باشد، آفریده شود؛ شیطان نیز به اقتضای حکمت بالغه الهی باید مانند سایر موجودات عالم آفریده بشود، تا به کمالات شایسته خود برسد. نشانه تکامل پذیری شیطان این است که شیطان سال‌ها همنشین فرشتگان و در مقام قرب به سر برده است.

علامه طباطبایی در این باره که شیطان در مقام قرب بوده، می‌نویسد:

فلولا ان الله سبحانه خلق آدم و امر الملائکه و إبلیس جمیعاً بالسجود له لکان إبلیس علی ما کان علیه من منزله القرب غیر متمیز من الملائکه لکن خلق الانسان شق المقام مقامین: مقام القرب و مقام البعد، میز السبیل سبیلین: سبیل السعاده و سبیل الشقاوه (طباطبایی، ۱۴۲۲ق، ج ۷، ص ۲۴).

تفسیر نمونه در پاسخ به این پرسش که چرا خدا شیطان را آفرید؟ می‌نویسد: «خداوند متعال شیطان را، شیطان نیافرید به این دلیل که سال‌ها هم‌نشین فرشتگان و بر

فطرت پاک بود، ولی بعد، از آزادی خود سوء استفاده کرد و بنای طغیان و سرکشی گذاشت» (مکارم شیرازی، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۱۹۳-۱۹۴). بنابراین، صعود و هم‌نشینی شیطان با فرشتگان دلیل بر امکان تکامل، بلکه وقوع تکامل در شیطان است.

دلایل ملاصدرا بر ضرورت وجود شیطان در نظام احسن

دلیل اول: ملاصدرا در تفسیر قرآن کریم، ضرورت وجود ابلیس را چنین بیان می‌کند: نسبت ابلیس به ملائکه مقربین، نسبت وهم به قوه عاقله است. همان‌طور که وجود قوه وهم برای ادراک امور جزئی ضروری است، وجود شیطان نیز برای تعمیر نشئه طبیعت ضرورت دارد.

و كما ان وجود الوهم فی العالم الصغیر الانسانی منشاء الغلط و الکفر و التغلیط - الا انه ضروری الوجود فی إدراک الجزئیات - فکذلک وجود الشیطان فی العالم الدنیوی ضروری یوجب تعمیر هذه النشاه الدنیویه و یدفع شره و ضره بنور الاسلام و طاعه الشریعه الإلهیه (صدرالمتألهین، ۱۴۱۹ق(الف)، ج ۵، ص ۲۳۹).

دلیل دوم: صدرالمتألهین در تفسیر سوره بقره درباره ضرورت وجود شیطان می‌گوید: ... انه من الواجب فی الحکمه ان یكون فی العالم مظاهر جمیع الصفات الالهیه، فلا بد لكل من الوصفین المتقابلین من مظهر، فالكفر و نتائجه و مبادیه؛ كالشیاطین و من ضاهاهم من الاشرار، مظاهر القهر و الغضب، و الايمان و نتائجه و مبادیه؛ كالملائکه و من والاهم من الاخیار، و مظاهر اللطف و المحبه. ثم لا اعتراض فی تخصیص كل بما یخصه، لان هذا الترتیب من لوازم الوجود و الایجاد (همان، ج ۲، ص ۲۷۱).

در این عبارت به سه نکته اشاره شده است:

۱. وجود شیطان و کارگزاران او، مظهر قهر و غضب خداوند متعال هستند؛ چنان‌که وجود ملائکه و مؤمنان حقیقی، مظهر لطف و رحمت و محبت خداوندند؛
۲. وجود این مظاهر (قهر، غضب، لطف و رحمت) در عالم هستی از ضروریات است و لازم است در عالم هستی تمام صفات الهی مظهري داشته باشد، تا مایه شناخت کامل انسان به خدا شوند؛
۳. در اینکه چرا شیطان مظهر قهر و غضب، و ملائکه و مؤمنان مظهر لطف و رحمت شدند، هیچ جای اعتراض نیست؛ زیرا این مظهریت از لوازم وجود این دو دسته

است؛ یعنی شیطان با نافرمانی خود مورد قهر و غضب الهی قرار گرفت و به این دلیل از مظاهر قهر و غضب الهی شد و ملائکه بالعکس.

در **مفاتیح الغیب**، ضمن بیان استدلال فوق، دلیل صحیح نبودن اعتراض را چنین می نویسد:

فانه لو عكس الامر لكان الاعتراض بحاله، وها هنا تظهر حقيقه السعاده و الشقاوه. «فمنهم شقى و سعيد فاما الذين شقوا ففى النار» (هود: ۱۰۵-۱۰۶) فاذا تؤمل فيما ذكرنا ظهر أنّ لاوجه بعد ذلك لاسناد اسباب الظلم و القبائح اليه تعالى؛ لان هذا الترتيب و التميز من لوازم الوجود و الایجاد، و ان الله لا یولی أحداً من الفريقین الا ما ولاه، «كل حزب بما لديهم فرحون (مؤمنون، آیه ۵۳)» (صدرالمتألهین، ۱۴۱۹ق(ب)، ج ۱، ص ۲۴۲).

در اینجا دلیل عدم صحت اعتراض را این گونه بیان می کنند که اگر برعکس اتفاق می افتاد؛ یعنی شیطان و کارگزارانش مظهر لطف و رحمت، و ملائکه و اختیار مظهر قهر و غضب می شدند، باز اعتراض به جای خود بود. از این کلام دو برداشت می شود:

۱. اینکه طبق این آیه شریفه که خداوند متعال فرمود عده ای از شما سعادت مند و عده ای اهل شقاوت می شوید، پس وجود اهل سعادت و شقاوت در عالم ضروری است. قرعه سعادت به نام ملائکه و مؤمنان و قرعه شقاوت به نام شیطان و اطاعت کنندگان او در این عالم افتاد، و اگر به این قرعه اعتراض شود، به طور قطع می گوئیم که چنانچه متعلق این قرعه ها برعکس اتفاق می افتاد، باز این اعتراض سر جای خود بوده است. پس باید این مسئله را بپذیریم.

۲. اینکه اگر از لوازم وجود ملائکه و اطاعت کنندگان آنها شر و شقاوت، و به این دلیل مظهر قهر و غضب حق قرار گرفته بودند. درمقابل، از لوازم وجود شیطان و کارگزارانش لطف و رحمت، و لذا مظهر رحمت، لطف و محبت حق تعالی قرار می گرفتند، باز اعتراض سر جای خود بود. چرا از لوازم وجود شیطان این، و از لوازم وجود ملک آن، و حال آنکه این لوازم وجود، مانند لوازم ماهیت، مجعول حق تعالی واقع نمی شود، بلکه مانند شروری که دامن گیر موجودات عالم طبیعت است، از لوازم وجود آنهاست و لوازم وجود براساس طبیعت از عقل یا غرایز به وجود می آید که انسان و شیطان با اختیار آن را پدید می آورند.

ما با قبول تحلیل دوم، می‌گوییم: ممکن است اشکالی بر این نظریه ملاحظه‌ای وارد شود که طبق این بیان، باید همه صفات الهی، مظهری در عالم وجود داشته باشند و الا ممکن است صفاتی از صفات الهی در عالم وجود معطل بماند؛ شبهه جبری بودن به ذهن خطور می‌کند. شبهه‌ای که از این کلام به وجود می‌آید، مانند کلام جبریون است که می‌گویند:

من می‌خورم و هر که چو من اهل بود می‌خوردن من به نزد او سهل بود

می‌خوردن من حق ز ازل می‌دانست گر می‌نخورم علم خدا جهل بود

(مطهری، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۴۱)

یعنی اگر وجود شیطان به‌عنوان مظهر قهر و غضب امری ضروری باشد، دو شبهه

مطرح می‌گردد:

نخست اینکه، این امر با اختیار شیطان منافات دارد؛ دوم، آنکه مخالف قرآن می‌تواند باشد؛ چون قرآن مقام شیطان را قبل از تکبر او، در حد فرشتگان می‌داند و حال آنکه اگر شیطان بخواهد به‌صورت ضروری مظهر قهر و غضب خدا آفریده شود، نمی‌تواند مدتی در مقام قرب باشد و سپس مظهر قهر و غضب قرار بگیرد؛ زیرا اگر وجود مظهر لازم است، باید از ابتدای خلقت، شیطان این مظهریت را به دوش بکشد؛ درحالی‌که این حرف بعید است. البته در یک صورت می‌توان این مظهریت را از ابتدای خلقت دانست و آن اینکه بگوییم شیطان از همان اول، اهل ضلالت و گمراهی بوده و تمام عبادات را به شکل نفاق و ریا انجام داده است. ملاحظه در این باره می‌گوید: یکی از خصیوصیات شیطان، کفر اوست:

لقوله تعالی: «و کان من الکافرین (بقره: ۳۴)» و الکفر عین الجهل، ثم اختلف الفقهاء فی ان کفره اکان قبل الإباء والتمرد عن السجده، أم بسبب هذا الإباء و الاستکبار، ففیه قولان:

الاول: أنه کان ابلیس عند اشتغاله بالعباده کافراً منافقاً و فی هذا وجهان: احدهما: قول اصحاب الموافاه، و هو انّ الايمان یوجب استحقاق الثواب الدائم و الکفر یوجب استحقاق العقاب الدائم، والجمع بینهما محال؛

و الوجه الثانی: ما حکى محمد بن عبدالکریم شهرستانی فی اول کتاب الملل و النحل عن شارح الاناجیل الاربعه (صدرالمتألهین، ۱۴۱۹ق(ب)، ج ۱، ص ۲۹۹).

دلیل قائلان این قول، دو چیز است:

۱. ایمان، مستحق ثواب دائمی و کفر، مستلزم عذاب دائمی است؛ لذا جمع بین کفر و ایمان محال است؛ پس نمی‌توان گفت شیطان بعد از ایمان کافر شد و «کان» دلالت بر زمان گذشته می‌کند.

۲. موضوع گفت‌وگوی شیطان و ملائکه نشان‌دهنده کفر باطنی اوست. ملاصدرا در تفسیر قرآن کریم به این قول گرایش دارد و شیطان را متظاهر به اعمال حسنه می‌داند و لذا بر این اساس بر وجود شیطان استدلال می‌کند (صدرالمثلهین، ۱۴۱۹ق(الف)، ج ۴، ص ۷۶-۷۳).

شاید پاسخ به این دلیل، این است که معلوم نیست این گفت‌وگو اتفاق افتاده باشد؛ زیرا اناجیل اربعه تحریف شده است و بعضی از علما آن را ساخته و پرداخته اهل جبر می‌دانند تا به این طریق جبر در افعال را ثابت کنند.

در پاسخ به دلیل اول، گفتنی است که ما در جهان بشریت در همه اعصار شاهد انحراف خوبان بودیم که در مراحل اولیه اهل ایمان بوده و به دلیل لغزش‌هایی از مسیر ایمان خارج و کافر شدند؛ مانند طلحه و زبیر که یکی از آنها لقب سیف الاسلام را از لسان پیامبر ﷺ گرفته، ولی در جنگ جمل به دست لشکریان امیرالمومنین علیه السلام کشته شدند و در تاریخ منقول است که حضرت امیر بر سر جنازه آنها گریه کرد. یا برصیصای عابد که مستجاب الدعوه بود و در نهایت گمراه شد. از سوی دیگر، تحول کافران به اسلام هم بسیار فراوان است؛ مانند تحول وحشی و دیگران. در نتیجه وقتی کفر ابتدایی شیطان قابل اثبات نباشد، بلکه ظاهر آیات (ص: ۷۴-۷۵ / بقره: ۳۴) و روایات متعدد، کفر بعد از استکبار اوست، از این رو، می‌توان همان انتقاد فوق بر کلام صدرالمثلهین را صحیح دانست. اما نکته‌ای که می‌توان اضافه کرد، این است که شیطان با اختیار خود تکبر کرد و ممکن است این تکبر از قبل در درون او ریشه دوانده بود و لذا از زمان تکبر، از مقام قرب رانده شده و مظهر قهر و غضب حق تعالی قرار گرفت. با این بیان دیگر نمی‌توان یکی از دلایل وجود شیطان را مظهریت او دانست، بلکه یکی از ویژگی شیطان که باعث شناخت بیشتر انسان به خدا می‌شود، همین مظهریت او برای جلوه‌های غضب و قهر خداست.

ملاصدرا در کتاب **مفاتیح الغیب**، دلیل سومی را ارائه می‌دهد: شیطان مخلوقی از مخلوقات الهی است. آفرینش هر مخلوقی در عالم دارای مصلحت و حکمت است، پس وجود شیطان در این عالم مطابق حکمت الهی و دارای مصلحت است: «اعلم ان لله فی کل مخلوق حکمه و مصلحه و الا لم يوجد؛ لاستحاله العبث و القبح فی فعله و الاهمال و التعطیل فی ایجاده؛ و ان الانسان کما ینتفع من الهام الملک کذلک ینتفع بوجه من وسوسه الشیطان» (صدرالمتألهین، ۱۴۱۹ق(ب)، ج ۱، ص ۲۴۱). بنابر اصل وجود حکمت و مصلحت در افعال الهی و بیهوده و عبث نبودن آن، می‌توان به وجود مصلحت و حکمت در آفرینش شیطان پی‌برد؛ هرچه در آفرینش آن حکمت و مصلحت باشد، باید از فیض هستی برخوردار گردد. وجود شیطان نیز از این قاعده مستثنا نیست.

این دلیل از دلایل متقن عقلی است که هیچ خداباوری نمی‌تواند آن را نفی کند، مگر اینکه بپرسد: مصلحت در وجود شیطان چیست؟ که در این صورت باید تا آنجاکه عقل بشر توانایی جست‌وجوی مصلحت افعال الهی را دارد، در این زمینه کاوش کند، تا بتواند پاسخ مناسبی به آن بدهد. البته رهنمون‌نشدن به مصلحت، دلیل بر نفی آن نیست. از این رو، ملاصدرا، در مورد حکمت آفرینش موجوداتی مانند شیطان می‌نویسد: «الحکمة فیها کثیرة لا یحیط بها الا الله...» (صدرالمتألهین، ۱۴۱۹ق(الف)، ج ۶، ص ۶۲).

تبیین ضرورت وجود شیطان از دیدگاه علامه طباطبایی

علامه در **المیزان** برای تبیین ضرورت وجود شیطان و رابطه آن با انسان و جهان و خیر غالبی بودن آن می‌نویسد:

۱. وجود نفسی اشیا خیر است. تمامی اشیایی که مورد خلق و ایجاد قرار گرفته و یا ممکن است قرار بگیرد، وجود نفسی‌شان - بدون اضافه به چیزی - خیر است؛ به طوری که اگر فرض شود، شری از شرور متعلق خلقت و ایجاد قرار گرفته است، پس از ایجاد، حال او مانند حال سایر موجودات خواهد بود؛ یعنی دیگر اثری از شر و قبح (مگر بالعرض) در آن نخواهد بود؛ زیرا وجود مساوق خیر و سراسر نور و هدایت است و شیطان به عنوان یک موجود، از حیث نفسی خود خیر است.

۲. عالم خلقت با همه وسعتی که در آن است، تمامی اجزایش به یکدیگر مربوط و مانند یک زنجیر، اول آن به آخرش وابسته می‌باشد؛ به طوری که ایجاد جزئی از آن، مستلزم ایجاد و صنع همه است. لذا اگر در عالم شر، فساد، تعب، فقدان، نقص و ضعف و مانند آن نبود، به طور مسلم از خیر، صحت، راحتی، وجدان، کمال و قوت نیز مصداق یافت نمی‌شد و عقل ما پی به این معانی نمی‌برد؛ چراکه به طور کلی عقل، هر معنایی را از مصادیق خارجی آن انتزاع می‌کند. اگر در عالم مصداقی از شقاوت، معصیت، قبح، ذم، عقاب و مانند آن نبود سعادت، حسن، مدح و ثوابی هم تحقق نمی‌یافت.

و من هنا ینکشف لک ان وجود الشیطان الداعی الی الشر و المعصیه من ارکان نظام العالم الانسانی الذی انما یجری علی سنه الاختیار و یقصد سعاده النوع (طباطبایی، ۱۴۲۲ق، ج ۸، ص ۴۰).

از دو اصل فوق به این نتیجه می‌رسیم که وجود شیطانی که انسان را به شر و معصیت دعوت می‌کند، از ارکان نظام عالم بشریت است و نسبت به صراط مستقیم به- منزله کناره و لبه دو طرف جاده است. اگر لبه دو طرف جاده معلوم نباشد، متن جاده هم قابل تصور نیست.

ضرورت وجود شیطان از دیدگاه آیت الله جوادی آملی

براساس توحید افعالی، سراسر جهان هستی مأموران خداوند می‌باشند و همه موجودات عالم هستی سربازان حضرت حق‌اند. بنابراین، از او فرمان می‌برند و افعالشان گرچه به آنها استناد دارد، در عین حال به خداوند نیز مستند است. در این میان، فرشتگان الهی دارای مأموریت ویژه‌ای در عالم آفرینش می‌باشند؛ چون رسولان الهی هستند. شیطان نیز از کارگزاران حضرت حق است که دارای رسالت ویژه برای خود می‌باشد و تمام کارهای او تحت تدبیر مبادی عالی - که در نهایت به خدا منتهی می‌شود - می‌باشد. کار او در آغاز نسبت به انسان وسوسه کردن و با تسویل، نیرنگ و اغواء، زشتی را زیبا و زیبایی را زشت نشان دادن است. اگر انسان بر تمام وسوسه‌ها چیره شد و از قلمرو شک و تردید بیرون رفت، می‌تواند با مشاهده ملکوت به یقین کامل برسد.

خلاصه آنکه وجود شیطان به عنوان عامل وسوسه، زمینه هرگونه مجاهدت‌ها و دیگر فضایل نفسانی را فراهم می‌کند، خیر و لازم می‌باشد. اگر وسوسه‌های او نمی‌بود، هدایت و اطاعت ضروری می‌شد، نه ممکن و با ضروری شدن هدایت و حتمی شدن اطاعت، زمینه هیچ‌گونه عصیانی فراهم نخواهد بود... و جهان بشریت به عالم فرشتگان تبدیل شده و در حقیقت، انسانی وجود نخواهد داشت (جوادی آملی، ۱۳۷۲، ص ۲۵۰-۲۵۱).

صدرالمتألهین نیز در کتاب **مفاتیح الغیب** می‌نویسد:

كلما ان الملك و الالهام و النبی و القرآن رسل الله الی عباده فالهوی و النفس و الوسوسه رسل الشیطان الی عبده الطاغوت؛ و ان شئت قلت هی و الشیاطین ایضاً رسله (الله) الی ابناء الظلمات و سكان الهاویه (صدرالمتألهین، ۱۴۱۹ق(ب)، ج ۱، ص ۲۴۵).

بنابراین، شیطان بعد از نافرمانی حق تعالی، دو رسالت دارد:

۱. وسوسه انسان؛

۲. سرپرستی و حکومت بر کسانی که ولایت او را در مقابل خدا پذیرفته‌اند.

این دو رسالت را به جهت مظهریت قهر و غضب، و به درخواست و ادعای ابلیس، برعهده او نهاده شده است و همین دو رسالت نیز وجود او را در نظام احسن ضروری می‌کند.

در نتیجه، طبق دلایل مذکور، وجود شیطان به عنوان موجود دارای قابلیت تکامل، که از مصلحت و حکمت الهی برخوردار است و به عنوان یکی از ارکان نظام هستی می‌باشد، ضرورت دارد و نه تنها متناسب با نظام احسن است، بلکه نبود آن، موجب بروز اشکال در نظام احسن می‌شود؛ چون گفته شده هر چیزی که وجودش برای خودش خیر است، به طور قطع برای علت و معلول‌هایش خیر است؛ چون هیچ موجودی نمی‌تواند خواستار انعدام ذات یا کمالات ذات خود یا علت و معلول خود باشد. بدین لحاظ، وجود شیطان هم برای خودش - به دلیل قابلیت تکامل داشتن - خیر محض است و هم برای علت و معلولش خیر است و عنایت الهی اقتضا می‌کند که چنین موجودی را بیافریند. در این صورت، نبود شیطان و خلق نشدن او می‌تواند مورد سؤال واقع شود؛

۴. چگونه شیطان در قضای الهی راه پیدا می‌کند؟

در پاسخ به این پرسش می‌گوییم: شیطان نظیر هر موجود دارای دو جهت است: الف) جهت وجودی، که از این جهت مقضی و مرضی بالذات می‌باشد؛ چون وجود هر شیء سراسر خیر و نور است.

ب) جهت شریعت، که از این جهت در قضای الهی «بالذات» راه پیدا نمی‌کند، اما به علت اینکه از نوع شرّ بالعرض است و شرّ بالعرض، عدم ملکه است، به تناسب ملکه «مقضی و مرضی بالعرض» می‌باشد.

۵. فواید وجود شیطان

بحث فواید وجود شیطان از مباحثی است که بعد از اثبات ضرورت وجود آن در نظام احسن، باید مطرح شود. در ابتدا باید فایده‌داشتن وجود او اثبات گردد و سپس به مواردی از فواید وجود آن اشاره شود.

الف) اثبات فایده‌داشتن وجود شیطان

در مفاتیح الغیب در این رابطه آمده است: مطابق تقسیمات ارسطو بر حسب عقل، صدور دو قسم از اشیا از خداوند متعال ضرورت دارد: خیر محض و خیر غالبی. خیر غالبی، درباره آن دسته موجودات گفته می‌شود که خیر آنها نسبت به شر، بیشتر است. لذا هر چه لباس هستی بر تن می‌کند، از دو قسم بیرون نیست. شیطان به شهادت کتب مقدس ادیان الهی و همه انسانهای خداپاوار، دارای وجود است و به‌عنوان یک موجود در این نظام هستی شناخته شده است. از طرف دیگر، جهت شریعت نیز در آن مشهود است؛ لذا طبق این تقسیم باید گفت فواید وجود شیطان بر ضرر و شر او غلبه دارد؛ پس وجود شیطان از نوع وجوداتی است که جهت خیریت در آنها غلبه دارد و در اصطلاح خیر غالبی نامیده می‌شوند. «و حاصله (این تقسیم ارسطویی) يرجع الی ان شراره ابلیس غیر زائده علی منفعت، فوجوده مستلزم لخیرات کثیره زائده علی شرورها» (همان، ص ۲۷۵).

«و ان الانسان کما یتنتفع من الهام الملک کذلک یتنتفع بوجه من وسوسه الشیطان»

(همان، ص ۲۴۱).

در این عبارت *ملاصدرا* بیان می‌کند که انسان هم‌چنان که از الهام ملک بهره‌مند می‌شود، از وسوسه شیطان نیز به طریق دیگر سود می‌برد. بنابراین، دو مطلب در این عبارت بیان شد:

۱. فایده‌داشتن شیطان، به‌خاطر هستی او، امر مسلم است؛
۲. منفعت او بر شرش غلبه دارد و انسان نیز از وسوسه او سود می‌برد.

ب) مصادیقی از فواید وجود شیطان

۱. بعثت و برانگیختن پیامبران و کتب آسمانی: شیطان موجود اغواگر و دشمن قسم‌خورده انسان است و با زینت‌دادن امور مادی باعث گمراهی انسان می‌شود و از آنجاکه خداوند متعال «یضل من یشاء و یهدی من یشاء» (مدثر: ۷۴ / فاطر: ۸) است، برای هدایت، اسباب آن را که تشریح دین، فروفرستادن کتب، پیامبران و ملائکه باشد، مهیا کرده‌است تا در مقابل اسباب گمراهی بشر، اعم از هوای نفس و مظاهر فریبنده دنیا و پیروی از شیطان و جنود آن، انسان راه حق را پیدا نموده و بیماید. بنابراین، یکی از فواید شیطان اسباب ضلالت‌بودن اوست؛ چون بدون بودن اسباب ضلالت، وجود اسباب هدایت بی‌معنا، بلکه لغو و بیهوده است.

۲. هم‌چنان که *ملاصدرا* معتقد است، شیطان مانند قوه واهمه نسبت به قوه عاقله است؛ به‌این‌معناکه قوه واهمه و خیال براساس ادراک وهمی و خیالی خود، شبهاتی را ایجاد می‌کنند تا قوه عاقله با تأمل و تفکر در آن به پاسخ یقینی برسد. وی می‌گوید اگر شیطان، اعوان و انصار او نبودند تا توهمات و شبهاتی در مسائل اعتقادی و غیره ایجاد کنند، کجا اولیای الهی و اهل حکمت و عرفان تلاش می‌کردند تا به حقایق دست یابند. بنابراین، تمام کسانی که در مسائل اعتقادی و امور حقه ایجاد شبهه می‌کنند، درواقع از کارگزاران شیطان هستند؛ چراکه شیطان با نفوذ خود از راه وهم و خیال، این شبهات را در ذهن آنها ایجاد کرده و سپس از طریق آنها به جوامع بشری منتقل می‌کند، تا انسانهایی با تأمل و تفکر در مبانی اعتقادی و آیات آفاقی و انفسی به معلومات یقینی برسند. علم صورت نفس انسانی است و جایگاه انسان به‌واسطه تحصیل مراتب علم، در قیامت مشخص می‌شود: «فظهر ان لوجودالاعمال الشیطانیه فی العالم منافع عظیمه»

(صدرالمتألهین، ۱۴۱۹ق(ب)، ج ۱، ص ۲۴۱).

۳. تکامل انسان وابسته به شیطان است؛ زیرا انسان با مبارزه با شیطان و پیروی از حق، به تکامل حقیقی خود می‌رسد؛ در صورتی که شیطان نباشد، وسوسه‌ای برای گمراه کردن انسان وجود ندارد تا مبارزه با آن معنا داشته باشد. در نتیجه، تکامل انسان و اختیار او برای طی کردن تکامل بی‌معنا می‌شود؛ چنان‌که ملاصدرا می‌نویسد:

فالمؤمن الحقیقی من یقبل دعوه الحق و وعد الله و یرد دعوه الباطل و وعد الشیطان و مکره و حبائله و شرکه و غروره و امانیه (همان، ص ۲۴۵).

البته این، به معنای متعین‌بودن وسوسه‌گری در شیطان از ازل نیست، بلکه خداوند در مقام امتحان می‌توانست از اسباب و وسایل دیگری استفاده کند. از ظاهر آیات و روایات چنین برداشت می‌شود که این اجازه اغواگری به خواست و اراده شیطان بوده است.

۴. آینه عبرت‌بودن برای انسان؛ قرآن با بیان داستان شیطان و سرانجام عصیان و نافرمانی کردن او، بهترین هدایت را برای مؤمنان مهیا کرده است. در حقیقت شیطان همچنان‌که با وسوسه به انسان‌های با ایمان کمک می‌کند تا به واسطه مبارزه با آن، به کمالات الهی برسند، با گناه و نافرمانی خود نیز زمینه تأمل و تفکر انسان را برانگیخته تا انسان مانند او دچار چنین لغزشی نشود. از این‌رو، نهج البلاغه و قرآن و سایر کتاب‌های روایی، مطالعه بحث عبرت از شیطان را توصیه می‌کنند.

۵. شیطان مانند حاشیه‌ای است که صراط مستقیم را معین می‌کند. علامه طباطبایی می‌نویسد: صراط مستقیم زمانی مشخص و معین می‌گردد که به وسیله حاشیه خارجی آن معین گردد. شیطان با کمین کردن خود بر صراط مستقیم، آن را برای انسان مشخص می‌کند. به این معنا آنچه شیطان ما را به آن فرا می‌خواند، ضلالت است و غیر آن، هدایت و صراط مستقیم است و مهم‌ترین ثمره هدایت، رسیدن به خدا و بهشت لقاست.

و هو (الشیطان) كالحاشیه المکتفیه بالصراط المستقیم الذی فی طبع هذا النوع ان یسلکه کادحاً الی ربه لیلاقیه، و من المعلوم ان الصراط انما یتعین بمتنه صراطاً بالحاشیه الخارجیه عنه الحافه به فلولا الطرف لم یکن وسط فانهم ذلک (طباطبایی،

چرایی مهلت خدا به شیطان (ابلیس)

نکته دیگر در مورد شیطان، مهلت یافتن او، برای اغوای انسان تا زمان نامعین است. پرسشی که به ذهن خطور می‌کند، این است که چرا خداوند متعال به شیطان مهلت داده و این مهلت با احسن بودن نظام هستی سازگار است؟ مهلت دادن به بدکاران از سنت-های الهی و در مسیر آزمایش و امتحان آنهاست. دلیل دیگر آنکه گفته‌اند خدا جزای عبادت کسانی را که منحرف می‌شوند، در همین دنیا به طور کامل می‌دهد تا در قیامت حسابی نداشته باشد. بر این مطلب، آیه «یرید الله الا يجعل لهم حظاً فی الآخرة و لهم عذاب عظیم» (آل عمران: ۱۷۶) دلالت دارد.

علامه طباطبایی در این باره می‌گوید: خداوند به پیامبر ﷺ فرمود: پیشرفت‌های زودگذر و دنیایی مشرکان در اهداف کفرآمیزشان نباید موجب حزن و اندوه گردد؛ زیرا این سنت، امتحان الهی است که عمومیت دارد تا آنها در کفر خود به تمامیت برسند و از آن به سنت استدراج و مکر الهی نام می‌برد.

لکنه اذا تدبر فی قضیه الامتحان العام، استیقن ان الله هو الغالب، و انهم جميعاً واقعون فی سبیل الغایات یوجهون الیها لیتم لهم الهدایه التکوینیة و التشریعیة الی غایات امرهم، فالکافر یوجه به بواسطه اشباعه بالعافیة و القدره - و هو الاستدراج و المکر الالهی - الی آخر ما یمكنه ان یرکبه من الطغیان و المعصیة (طباطبایی، ۴۲۲ اق، ج ۴، ص ۸۰).

در واقع این مهلت، جزای عبادت شش هزار ساله ابلیس بوده است. توصیف عبادت شیطان از /میرالمومنینؑ چنین وارد شده است:

فاعتبروا بما کان من فعل الله بابلیس اذا أحبب عمله و جهده الجهد، و کان قد عبد الله ستة آلاف سنه، لاتدری امن سنی الدنيا أم من سنی الآخرة، عن کبر ساعه واحده (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ اق، ج ۱۳، ص ۱۳۱).

بنابراین، این شبهه که چرا خدا به اندازه عبادت شیطان به او مهلت نداده، به دو دلیل رفع می‌گردد:

الف) سال‌های عبادت شیطان، به فرموده حضرت /میرؑ معلوم نیست از سال‌های

دنیاپی باشد یا آخرتی که هر سال آن پنجاه هزار سال دنیاست؛

ب) مهلت دادن به کافران براساس سنت استدراج و مکر الهی است و لذا مقدار آن در علم الهی است. بنابراین، مهلت دادن به شیطان از اسرار الهی است که ممکن است ما به کنه آن پی نبریم.

البته اصل مهلت به نفع کفار و کفر آنها نیست، بلکه طبق آیات قرآن، سبب ازدیاد گناه آنها می شود. از این رو، قرآن می فرماید: «و لا تحسبن الذین کفروا أنما نملی لهم خیر لانفسهم إنما نملی لهم لیزدادوا إثماً و لهم عذاب مهین: البته آنان که به راه کفر رفتند، گمان نکنند مهلتی که ما به آنها می دهیم، به حال آنها بهتر خواهد بود، بلکه مهلت می دهیم تا بر سرکشی و طغیان خود بیفزایند» (آل عمران: ۱۷۸).

میزان تأثیر و نوع ارتباط شیطان با انسان

رابطه شیطان با انسان و امکان تأثیر او در آدمی، بیشتر و زیادتر از تأثیر غرایز حیوانی در انسان نیست. خداوند در مقابل آن غرایز حیوانی، اندیشه و تعقل و وجدان را عطا فرموده و بهترین وسیله تعدیل و تنظیم غرایز را در اختیار آدمی قرار داده است. علاوه بر آنکه شیطان، بر انسان سلطه ندارد و اراده و اختیار را از انسان نمی گیرد؛ چنان که خود می گوید: «ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلاتلومونی و لوموا انفسکم ما انا بمصرخکم و ما انتم بمصرخی (ابراهیم: ۲۲)». بنابراین، تأثیر شیطان در حد دعوت به بدی ها، به همراه تزیین و خوب جلوه دادن زشتی ها نزد انسان است. توجه دادن به منافع زودگذر و قابل حصول در دنیا در مقابل منافع معنوی و اخروی انسان، از تأثیرات مهم دیگر شیطان است. همسانی و همخوانی و سوسه های شیطان، با هوای نفس، از اسباب دیگر نفوذ شیطان در انسان است.

ملاصدرا درباره تسلط شیطان بر انسان به صورت مکالمه انسان با خدا می نویسد:

خداوند متعال به انسان می فرماید تو انصاف را در حق من رعایت نکردی؛ چون من قبل از اینکه تو وارد بهشت من شوی، شیطان را که دشمن مشترک ماست، بیرون کردم، ولی تو بعد از آنکه من داخل بستان قلب تو شدم، هنوز شیطان را بیرون نکردی. در این صورت انسان می گوید خدایا شما قدرتمند و قادر بر اخراج شیطان بودی، ولی من

ناتوانم. در اینجا خداوند متعال می‌تواند بفرماید: «العاجز اذا دخل فی حمایة الملک القاهر صار قویاً، فادخل فی حمایتی حتی تقدر علی اخراج العدو من جنه القلب و اذکرنی کثیراً، انا عند من ذکرنی» (صدرالمآلهین، ۱۶۱۹ق(ب)، ج ۱، ص ۲۵۳-۲۵۴).

یعنی اگر انسان عاجز خود را تحت حمایت ملک قاهر و قدرتمند ببیند، بر همه کارها تواناست و انسان تا زمانی که به خدا وابسته است و عشق و محبت خود را به خدا اختصاص دهد، شیطان بر او تسلط ندارد، بلکه شیطان بر کسی ولایت پیدا می‌کند که از او پیروی کند.

مبدأ خیر و شر (شبهه ثنویت)

آخرین مطلب در این نوشتار، شبهه ثنویت است. این مطلب بعد از بحث جایگاه شیطان در نظام احسن آورده شد تا با توجه به آن، شبهه به‌طور کامل‌تر پاسخ داده شود. یکی از مباحثی که برخی فیلسوفان غرب و شرق را به زحمت انداخته و آنها را دچار حیرت گردانید، بحث تناسب فعل با مبدأ آن است؛ یعنی هر فعلی باید مبدأ متناسب با خود داشته باشد. از این رو، ما در عالم دو دسته افعال وجودی داریم که به‌طور قطع باید دو مبدأ نیز داشته باشند.

دسته اول، خیرات محض هستند که از سنخ نور و وجودند و تناسب کامل با حضرت حق - جل و علا - دارند و به‌صورت قطع و یقین فاعل آنها خداست. دسته دوم، شرور، بدی‌ها، کژی و کاستی‌های عالم آفرینش است که هیچ تناسبی با خداوند متعال ندارند؛ چون خدا وجود کامل و دارای صفات کمالی است که عین ذات اوست و هیچ‌گونه عجز، جهل و بخل در او راه ندارد. بنابراین، افعال او نیز باید سراسر خیر، نور، کامل و تام باشد. به این ترتیب، مبدأ شرور و ظلمت‌ها باید چیزی باشد که از سنخ این افعال باشد.

نتیجه کلام اینکه آنها به دو سنخ و نوع از افعال وجودی معتقدند که هیچ تناسبی با هم ندارند، تا یک مبدأ آنها را ایجاد کند. بدین ترتیب، به دو مبدأ در عالم آفرینش به نام مبدأ خیرات و مبدأ شرور معتقد شده‌اند.

تاریخچه این بحث به نظر شهید مطهری به نژاد آریا، قبل از ظهور زردشت در ایران برمی‌گردد. اعتقاد ایرانیان قدیم به مبدئی برای نیکی و مبدئی دیگر برای بدی از قبل بوده که بعدها با ظهور زردشت به «یزدان» و «اهریمن» معروف شده‌است (مطهری، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۸۸-۸۹).

در اینجا سه نکته قابل ذکر است:

۱. برحسب عقیده بیشتر علمای اسلام، زردشتیان از اهل کتاب محسوب می‌گردند که در اصل یک شریعت توحیدی است؛
 ۲. با توجه به آثار باقی مانده و طرفداران آنها، اعتقاد به دو مبدأ به نام «یزدان» و «اهریمن» منسوب به آنهاست، گرچه یگانه‌پرست بودند، قائل به دو مبدأ برای موجودات عالم بوده‌اند؛
 ۳. اعتقاد به دو مبدأ از طریق آیین زردشت و ایرانیان قدیم، وارد آموزه‌های مسیحی شده و آنها را دچار شبهه و اشکال نموده‌است و گرنه دین مسیح از ادیان توحیدی است؛
 ۴. تفاوت بین دین زردشت در اینکه به دو مبدأ برای اشیا و افعال معتقدند، با دین اسلام که خیرات را به خداوند متعال و شرور را به شیطان منتسب می‌کند، چیست؟
- در تعلیمات اوستایی از موجودی به نام «انگره مثنیو» یا «اهریمن» نام برده می‌شود که خلقت همه بدی‌ها، شرور، آفات و موجودات زیان‌آور از قبیل بیماری‌ها، درنده‌ها، گزنده‌ها، مارها و عقرب‌ها... به او نسبت داده می‌شود و «آهورا مزدا» که خدای بزرگ است و «سپنت مثنیو» که رقیب «انگره مثنیو» است، خالق نیکی‌ها و خوبی‌ها هستند؛ یعنی بحث خلقت و مبدئیت بر خلق و ایجاد در آیین زردشت مطرح است، ولی در جهان‌بینی اسلامی اساساً جهان و موجودات آن، به دو دسته خیر و شر تقسیم نمی‌گردد؛ در جهان، آفریده‌ای که نباید آفریده شده باشد و یا بد آفریده شده باشد، وجود ندارد؛ همه چیز زیبا آفریده شده و مخلوق ذات احدیت است (همان، ص ۹۴-۹۵).

قلمرو شیطان «تشریح» است، نه «تکوین»؛ یعنی فعالیت شیطان از گونه تشریحی و تکلیفی است. شیطان فقط در بشر نفوذ می‌کند و اندیشه منحرف و زشتی‌ها را زیبا و زیبایی‌ها را بد، جلوه می‌دهد و به هیچ‌وجه تأثیر تکوینی در عالم ندارد. علاوه بر آن،

قدرت مطلق در برابر خدا نیست، بلکه مقهور حق است و خود از کارگزاران و مظهر قهر و غضب خداوند است.

ملاصدرا می‌نویسد طرفداران ثنویت دو دلیل بر آن اقامه می‌کنند:

ان فی العالم خیراتٍ و شروراً، و الموجود الممكنی لابد فیہ من مؤثر، ینتھی الی مؤثر قدیم دفعاً للدور والتسلسل؛ و المؤثر فی الخیرات و الشرور لایمکن ان یکون مبدأ واحداً، و الا لکان امر واحد خیراً و شریراً معاً (صدرالمتألهین، ۱۴۱۹ق(الف)، ج ۲، ص ۲۶۹).

به این ترتیب که:

۱. در عالم، خیرات و شرور وجود دارد؛
۲. هر موجود ممکنی نیازمند علت است؛
۳. سلسله علت باید به علت قدیم - که خود علت ندارد - منتهی گردد؛
۴. یک علت نمی‌تواند خالق هر دو باشد؛ چون در این صورت در آن واحد باید خیر و شریر باشد. پس خالق خیرها همان یزدان است و خالق ظلمت‌ها و شرور همان اهریمن است.

ب) استدلال قدریون، که مجوس این امت می‌باشند، این چنین است:

... ان فی هذا العالم یوجد الکفر و المعاصی کما یوجد الایمان و الطاعات، و الله تعالی منزه ان یکون خالق الکفر و المعصیه، فکل معصیه و کفر فمناً صدورها و فاعلها و خالقها هو الشیطان أو العبد، و ان الله تعالی هو فاعل الایمان و الطاعات (همان، ص ۲۷۰).

به این بیان که: ۱. در عالم کفر، معاصی و گناه مانند ایمان، اطاعت و بندگی وجود دارد و خدا منزه است که خالق کفر و معصیت باشد. ۲. پس نافرمانی و کفر در این عالم باید از یک مبدأ دیگر سرچشمه بگیرند که آن شیطان یا عبد است.

۳. عالم وجود دارای دو مبدأ است: مبدأ ایمان و اطاعت که خداست و مبدأ گناه و نافرمانی و کفر که شیطان و بندگان هستند.

در پاسخ می‌توان از سه مبنایی که تاکنون در این رابطه گفته شده، استفاده کرد.

۱. شرور، امر عدمی‌اند و امور عدمی خالق نمی‌خواهند تا مبدأ جداگانه داشته باشند.

وقتی ثابت شد که تمام شرور امور عدمی‌اند و عدم نیاز به علت ندارد، دراصل، دو سنخ فعل نداریم تا دو نوع فاعل داشته باشد و بحث تناسب میان فعل و فاعل هم منتفی است. بنابراین، جهان سراسر نور، حیات و وجود است. وجود، خیر محض است و فاعل و فیاض آن خداست.

۲. جوابی است که ملاصدرا می‌دهد و آن، این است که از خدا فقط نور، وجود و رحمت صادر می‌شود، ولی این نور به واسطه خصوصیت ماده بعضی از اشیا تبدیل به ظلمت و شر می‌گردد و آن خصوصیات هم از لوازم ذاتی آنهاست که نیازمند علت مستقل نیست؛ مانند اینکه آفتاب - که شأن آن، تابیدن نور به اشیاست که از این طریق، حیات به موجودات می‌دهد - وقتی به گیاهان و موجودات با استعداد مناسب می‌خورد، باعث رشد و تکامل آنها می‌شود و همین نور وقتی به بعضی از اجسام می‌خورد، به خاطر ماده فاسدی که در آنهاست باعث از بین رفتن طراوت و شادابی آنها می‌شود و آنها را به فساد و تباهی مبدل می‌کند (صدر المتألهین، ۱۴۱۹ق(الف)، ج ۲، ص ۲۷۰).

خلاصه کلام اینکه از خدا جز نور و وجود - که خیر محض است - صادر نمی‌شود. ماده، هیولی و استعدادها و ویژه اشیاست که با برخورداری از فیض وجود ایجاد شر می‌کند. پس مثلاً سایه هم معلول خورشید است و هم نیست. معلول خورشید است؛ چون اگر خورشید نباشد، سایه‌ای نیست و معلول خورشید نیست؛ چون اگر شاخص نباشد، سایه‌ای هم نیست و درواقع، این شاخص است که جلوی نور خورشید را می‌گیرد و باعث ایجاد سایه می‌شود. به این ترتیب، شرور هم معلول خداست؛ چون تا فیضی نباشد، شروری در عالم پدید نمی‌آید و هم نیست؛ چون تا ماده و هیولای اشیا نباشد، شرور پدید نمی‌آیند. در اینجا به طور قطع منظور، وجود شر محض نیست، بلکه وجود شر بالعرض است که بالعرض در قضای الهی راه پیدا می‌کند.

۳. از طریق تقسیمات پنج‌گانه ارسطویی، که بعضی حکما از این طریق جواب دادند که آنچه وجود پیدا می‌کند، دو قسم است: نخست، خیر محض که هیچ شری ندارند؛ دوم، خیر غالبی که دارای شر ناچیزند و این شرور ناچیز و کم، از لوازم ذاتی آن خیر غالبی است و لوازم ذاتی، علت مستقل نمی‌خواهد. پس، براساس جهان‌بینی اسلامی، خالق اشیا فقط خداست؛ چنان‌که قرآن مجید می‌فرماید: «الحمد لله الذی خلق

السموات و الارض و جعل الظلمات و النور» (انعام: ۱).
از نظر مبانی فلسفی هم پاسخ‌های سه‌گانه فوق صحیح است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله براساس مبانی فکری و فلسفی ملاصدرا، نتایج زیر قابل استنتاج است:

۱. مجموعه جهان هستی به‌عنوان واحد، براساس براهین لمّی و اُنّی، مجموعه‌ای بی‌نظیر و دارای بهترین نظام هستی است؛ چون مجموعه عالم متشکل از موجودات مجرد و مادی، دارای ماهیت کلی و صورت نوعیه واحد است و از این‌رو، معلول بلاواسطه حق تعالی و مطابق با نظام احسنی است که متعلق علم عنایی است.

۲. عالم مجردات از نظر نوع و شخص، از بهترین ساختار ممکن برخوردار است که هیچ‌گونه نقصی در آن راه پیدا نمی‌کند؛ چون موجودات در سیر نزولی از فیض حق - تعالی برخوردارند.

۳. جهان مادی از جهت نوع، از بهترین نظام ممکن برخوردار است؛ چون در سیر نزولی از فیض الهی بهره‌مند و در سیر صعودی نیز به سوی او در حرکت است.

۴. شیطان از نگاه ملاصدرا، جوهری نفسانی است که باعث انحراف از حق، گمراهی‌ها، فجور و نافرمانی است؛ از این‌رو، از مصادیق شرّ بالعرض است.

۵. ملاصدرا به دو دلیل، وجود شیطان را در نظام احسن ضروری می‌داند: الف) چون نسبت ابلیس به ملائکه مقرب، مانند نسبت وهم به قوه عاقله است؛ همچنان‌که قوه وهم در کنار قوه عاقله ضرورت دارد، وجود ابلیس نیز در کنار ملائکه و جهان هستی ضرورت دارد. ب) از آنجاکه لازم است تمام صفات الهی در عالم هستی مظهري داشته باشند، وجود ابلیس نیز به‌عنوان مظهر قهر و غضب الهی ضرورت دارد.

۶. ملاصدرا، فواید و منافع عظیمی را برای شیطان برمی‌شمارد که عبارت است از: لزوم بعثت و انزال رسل و کتب آسمانی و مقدمه تکامل انسان‌بودن و آینه عبرت‌بودن و

۷. کار شیطان در قلمرو تشریح است، نه تکوین؛ یعنی کار شیطان وسوسه‌گری و نفوذ در بشر است که اندیشه منحرف و زشتی‌ها را زیبا و زیبایی‌ها را زشت جلوه می‌دهد و به هیچ‌وجه تأثیر تکوینی ندارد.

۸. در نهایت با توجه اینکه شیطان موجودی از جنس جن است و فواید بسیاری در عالم دارد، وجود آن با نظام احسن سازگار بوده و از این رو، ضرورت دارد؛ چون هر امر وجودی از حیث وجودی خیر محض است.



منابع و مأخذ

- * قرآن مجید.
۱. ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ بتحقیق محمدابوالفضل ابراهیم؛ چاپ اول، تهران: اسماعیلیان، ۱۳۷۸ق.
 ۲. الرازی، احمد بن فارس بن ذکریا؛ مقایس اللغه؛ چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.
 ۳. جوادی آملی، عبدالله؛ ده مقاله پیرامون مبدأ و معاد؛ چاپ سوم، قم: انتشارات الزهراء، ۱۳۷۲.
 ۴. —؛ ریحق مختوم: شرح حکمت متعالیه؛ چاپ اول، قم: نشر اسراء، ۱۳۷۵.
 ۵. جوهری، ابی نصر اسماعیل بن حماد؛ الصحاح؛ بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۹ق.
 ۶. سبزواری، ملاحادی؛ شرح منظومه؛ تصحیح و تعلیق حسن حسن زاده آملی؛ چاپ هفتم، تهران: نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴.
 ۷. سجادی، سید جعفر؛ فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا؛ چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹.
 ۸. شیرازی، صدرالدین محمد؛ اسفار اربعه؛ با تعلیق سبزواری و طباطبایی؛ چاپ اول، قم: نشر علمی - مصطفوی، ۱۳۷۸.
 ۹. —؛ تفسیر قرآن کریم؛ تعلیق و تصحیح محمد جعفر شمس الدین؛ چاپ دوم، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۹ق(الف).
 ۱۰. —؛ مفاتیح الغیب؛ با تعلیقات علی نوری؛ چاپ اول، بیروت: مؤسسه تاریخ عربی، ۱۴۱۹ق(ب).
 ۱۱. شیرازی، قطب الدین؛ شرح الحکمة الاشراق؛ به اهتمام عبدالله نورانی؛ چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، دانشگاه تهران - مک گیل، ۱۳۸۰.

۱۲. طباطبایی محمد حسین؛ تفسیر المیزان؛ چاپ دوم، بیروت: موسسه اعلمی مطبوعات، ۱۴۲۲ق.
۱۳. طبرسی، شیخ بن علی الفضل بن الحسن؛ مجمع البیان؛ تصحیح رسولی محلاتی و طباطبایی؛ چاپ اول، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۶ق.
۱۴. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار (عدل الهی)؛ چاپ پنجم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۵.
۱۵. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران؛ تفسیر نمونه؛ چاپ اول، قم: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳.

